

# رقابت سرمایه‌دارانه‌ی چین و ایالات متحده

هو فونگ‌هونگ



ترجمه‌ی رسول قنبری



اعلان جنگ جدید سرد میان چین و ایالات متحده، برخورد میان اقتدارگرایی و لیبرال دموکراسی تلقی می‌شود. اما آن چه که در رقابت فزاینده‌ی میان دو کشور می‌بینیم بر مبنای تفاوت ایدئولوژیک شکل نگرفته، بلکه رقابتی است درون نظام سرمایه‌داری.

امروزه صحبت‌های بسیاری درباره‌ی «[جنگ سرد جدید](#)» میان چین و ایالات متحده جاری است: جنگ سردی میان اقتدارگرایی و لیبرال دموکراسی. اما همه‌مان می‌دانیم که اقتدارگرایی چین چیز جدیدی نیست. سال‌های مدیدی است که تمام تشکیلات ایالات متحده از اقتدارگرایی چین خوشحال بوده‌اند.

در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۹، درست دو هفته پس از کشتار میدان تیان‌آن‌من در ۴ ژوئن، جورج بوش پدر (رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده) [نامه‌ای سری به دنگ ژیاپو پینگ](#) نوشت. محتوای نامه می‌گفت که ایالات متحده آنچه‌ان هم از حزب کمونیست چین به‌خاطر گسیل ارتش به‌منظور سرکوب مردم خشمگین نیست. بوش به دنگ گفت که ایالات متحده کشوری است با قدمتی دویست ساله، اما چین با قدمتی پنج هزار ساله [کذا] سهم بزرگی در تمدن دنیا داشته است؛ بنابراین رهبران چین آنقدر عاقل هستند که بدانند صلاح مردم‌شان چیست. بوش به دنگ اطمینان داد که قرار نیست حادثه‌ی تیان‌آن‌من جلوی روابط تجاری گسترده میان ایالات متحده و چین را بگیرد. اگر قرار بود میان آمریکا و چین جنگ سردی بر پایه‌ی ایدئولوژی برقرار باشد، می‌بایست سی سال پیش پا می‌گرفت.

## رقابت

در پژوهشی که در دست دارم، با بررسی اقبال شرکت‌های آمریکایی به چین طی سه دهه‌ی گذشته، نگاهی به خاستگاه‌ها و پویایی دگرگونی روابط میان آمریکا و چین از روابط حسنه به سمت رقابت انداخته‌ام. همچنین فعالیت‌های لابی‌گرانه‌ی این بنگاه‌ها را در راستای منافع چین مد نظر قرار داده‌ام. در این مورد صحبت کرده‌ام که این شرکت‌ها

چگونه سیاست روابط میان آمریکا و چین را در این سال‌ها شکل داده‌اند. این پژوهش، یک تفسیر ماتریالیستی تاریخی درباره‌ی تغییرات روابط میان ایالات متحده و چین است. این تغییر در نهایت ناشی از تغییر بزرگ انتقال شرکت‌های آمریکایی به چین است.

طی دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، همواره در تشکیلات جاسوسی-دیپلماتیک-نظامی ایالات متحده صداهایی بود که تلاش می‌کرد چین را رقیب اصلی آینده‌ی ایالات متحده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی جا بزند. از زمان پایان جنگ سرد، صحبت‌ها درباره‌ی وقوع جنگ سرد جدید با چین متوقف نشده است.

اما این نوع غرایز در تشکیلات جاسوسی-دیپلماتیک-نظامی طی دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم توسط شرکت‌هایی که علیه هر نوع سیاست غیردوستانه با چین لابی می‌کردند کنترل شده است. برای مثال همانطور که در پژوهش اخیرم در ریویو *اوترنشنال پولیتیکال اکونومی (Review of International Political Economy)* به صورت مستند بیان کرده‌ام، دولت کلینتون در سال اولی که در قدرت بود تحت سلطه‌ی ایده‌آلیست‌های طرفدار حقوق بشر همچون مدلین آلبرایت (Madeleine Albright)، وارن کریستوفر (Warren Christopher) و وینستون لرد (Winston Lord) بوده است.

این ایده‌آلیست‌های طرفدار حقوق بشر حاضر در دولت با شوالیه‌های ضد کمونیست دست راستی و چپ‌های مخالف تجارت همچون برنی سندرز (Bernie Sanders) در کنگره هم‌صدا شدند تا از افزودن شرط حقوق بشر بر روی دسترسی کالاهای چینی به بازار ایالات متحده با تعرفه‌ی پایین در سال ۱۹۹۳ حمایت و تجارت آزاد با چین را که مورد حمایت دو رئیس‌جمهور جمهوری خواه پیشین و مخالفت شدید نیروی کار سازمان‌یافته بود لغو نمایند.

سپس در ۹۴-۱۹۹۳ جنگ قدرتی میان وزارت امور خارجه و والاستریت بر سر سیاست تجاری ایالات متحده و چین پا گرفت. کلینتون در سال ۱۹۹۳ رابرت روبین

(Robert Rubin) را از وال‌استریت وارد دولت کرد تا اولین مسئول شورای اقتصاد ملی (National Economic Council) تازه تاسیس یافته شود. و در چند مورد رابرت روبین و وینستون چرچیل آشکارا در رسانه‌ها به مخالفت با همدیگر بر سر سیاست چین پرداختند. روبین گفت که افزودن شرط حقوق بشر بر روی دسترسی کالاهای چینی به بازار ایالات متحده با تعرفه‌ی پایین کاری ناعاقلانه بود، درحالی‌که چرچیل گفت که این کار جواب می‌دهد و ایالات متحده می‌بایست شرط حقوق بشر را نگاه دارد. در نهایت وزارت امور خارجه بازی را باخت و وال‌استریت کنترل سیاست چین را بر عهده گرفت.

## هم‌افزایی

اگر به خاطر لابی‌گری تهاجمی شرکت‌های آمریکایی که توسط دولت چین بسیج شده بودند نبود، وال‌استریت نمی‌توانست در این جنگ پیروز شود. چین در سال ۱۹۹۳ درگیر یک بحران اقتصادی بود. اقتصاد چین داشت جوش می‌آورد و تراز پرداخت‌ها در بحران بود. نرخ تورم به ۲۵ درصد رسید و ذخیره‌ی ارز کشور داشت بر باد می‌رفت. در آن زمان ژو رونگ‌جی (Zhu Rongji) معاون نخست‌وزیر و نفر اول اداره‌ی امور اقتصاد چین بود.

ژو در کنفرانس کادر رهبران ارشد روستایی در پکن در اکتبر ۱۹۹۳ درباره‌ی وضعیت دشوار اقتصاد صحبت کرد. از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چندی نمی‌گذشت و حزب کمونیست چین (CCP) با آشوب اقتصادی که توسط تور جنوب ژیاوتوپی‌ینگ ایجاد شده و موجب گسترش سرمایه‌گذاری بدهی‌محور، بحران اعتباری و بحران مالی دولت گردید مواجه شده بود. ژو به حاضرین در کنفرانس گفت که چین می‌بایست با جهت‌دهی مجدد به توسعه‌ی صادرات محور بحران را پشت سر گذارد. وی به همه اطمینان داد که آن‌ها در نهایت از تمام این دشواری‌ها عبور خواهند کرد، چرا که در ملاقات اخیرش با رئیس‌مورگان استنلی (Morgan Stanley) وی تضمین داده است که این امر اقتصاد چین به‌طور کامل را احیا خواهد کرد.

در دهه‌ی ۱۹۹۰ بسیاری از شرکت‌هایی که در مالکیت دولت چین بودند خصوصی‌سازی و در بازارهای خارجی سهام همچون هنگ‌کنگ و نیویورک عرضه شدند. آن‌ها برای عرضه‌ی اولیه سهام به بانک‌های وال‌استریت و شرکت‌های حسابداری و حسابرسی اتکا کرده بودند. این تجارت پرمفعتی برای شرکت‌های وال‌استریت بود. بنابراین خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی چین در دهه‌ی ۱۹۹۰ بر هم‌افزایی حزب کمونیست چین و وال‌استریت پایه‌گذاری شد. این موضوع توضیح می‌دهد که چرا وال‌استریت اولین و مشتاق‌ترین مدافع منافع حزب کمونیست چین پس از کشتار ۱۹۸۹ در واشنگتن بود.

اما برخلاف وال‌استریت بسیاری از شرکت‌های دیگر در سال ۱۹۹۳ اشتیاقی برای ورود به چین نداشتند. برای مثال شرکت *اپل* در آن زمان مشغول توسعه‌ی کارخانه‌های تولیدی خود در کالیفرنیا و کلرادو بود. بسیاری از کارخانه‌های مبتنی بر نیروی کار در پی پیمان نفتا (NAFTA) به دنبال توسعه‌ی کارخانه‌های خود در مکزیک بودند و در آن زمان به چین به عنوان مرزهای جدید خود فکر نمی‌کردند. اما در ۹۴-۱۹۹۳ پکن برخی از شرکت‌های دارای نفوذ سیاسی ایالات متحده را هدف قرار داد تا در ازای وعده‌ی دسترسی به بازار و اعطای حق حفاری (در مورد شرکت‌های انرژی) به «لابی‌گران جانشین» برای چین تبدیل شوند. یکی از این شرکت‌ها کاتریپلار (Caterpillar) است که سهم بزرگی از بازار به آن پیشنهاد شد و شاهد موج عظیم تقاضا برای حفاری معدن و تجهیزات ساخت‌وساز بود.

مثال دیگر شرکت مخابراتی ای‌تی‌اندتی (AT&T) است. چین با این وعده که ای‌تی‌اندتی قرار است نقش بزرگی در بازار مخابرات چین بازی کند، این کمپانی را به‌عنوان لابی‌گر منافع چین گمارد. این شرکت‌ها که از وعده‌های پکن انگیزه گرفته بودند مشتاق‌تر از پیش علیه شرط حقوق بشر برای دسترسی کالاهای چینی به بازار ایالات متحده با تعرفه‌ی پایین لابی کردند. آن‌ها در سال ۱۹۹۴ با موفقیت دولت کلیتون

و دموکرات‌های کنگره را وادار کردند تا پا پس بکشند و شرط حقوق بشر بر تجارت چین را که درست یک سال پیش با حرارت از آن دفاع می‌کردند ملغی سازند. از آن پس صادرات کشور چین از دسترسی به بازار ایالات متحده با تعرفه‌ی پایین بهره‌مند بود و این نیز به نوبه‌ی خود راه را برای پیوستن احتمالی‌اش به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ هموار کرد. بسیاری از شرکت‌ها تا سال ۲۰۰۰ با وعده‌ها و توقعات پیشنهادی پکن تهییج شده بودند تا به نیروی خنثی‌کننده‌ی عظیمی علیه گزینه‌ی تشکیلات جاسوسی-دیپلماتیک-نظامی برای جا زدن چین به عنوان دشمن و آغاز جنگ سرد جدید با چین تبدیل شوند.

### تغییر رویکرد

پس از آن‌که چین آنچه را که می‌خواست از سیاست‌های آمریکا به دست آورد، سیاست خود را تغییر داد تا اطمینان یابد که شرکت‌های خارجی مانند ای‌تی‌اند تی نخواهند توانست سهم عمده‌ی بازار و رهبری بخش ارتباطات چین را داشته باشند. و پکن برای اینکه بر بازار مسلط شود و کشورهای خارجی را به حاشیه براند شروع به پرورش غول‌های مخابراتی دولتی خود مانند چینا موبایل (China Mobile) و چینا تله‌کام (China Telecom) کرد. این وضعیت در سال ۲۰۱۰ و پس از آن بسیار آشکارتر شد.

برای مثال، یکی از شرکت‌هایی که من پیگیرش بودم، علیه هر لایحه‌ی کنگره که چین را به دست‌کاری ارز از اوایل قرن بیست و یکم تا ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ متهم می‌کرد، لابی کرده بود. اما پس از ۲۰۱۰ خود را هدف سیاست مرکزتلیستی چین و قربانی سیاست انتقال تکنولوژی اجباری آن دید. این شرکت ناگهان موضع خود را در لابی‌های کنگره تغییر داد. همین شرکت ناگهان شروع به حمایت از لایحه‌ی کنگره نمود که چین را به دست‌کاری ارز متهم می‌کرد. نمونه‌های بسیار دیگری همچون این مورد را می‌توان برشمرد.

بسیاری از شرکت‌ها در سال ۲۰۱۰ موضع خود را تغییر دادند. یک پژوهشگر حقوقی گفت که «شورش ضد چینی شرکت‌ها» در ایالات متحده به وجود آمد. در برخی موارد این امر شکل منفعلانه‌تر لابی نکردن فعالانه علیه چین را بر خود گرفت. بسیاری از شرکت‌هایی که پیش‌تر به صورت علنی علیه لوایحی که فکر می‌کردند منافع چین را نقض می‌کند لابی می‌کردند، اکنون دست روی دست گذاشته و کاری برای کمک به چین نمی‌کردند. به همین دلیل است که در سال‌های اخیر لوایح بسیاری همچون تمام لوایح حمایت از تایوان و محکومیت نقض حقوق بشر در سین‌کیانگ (Xinjiang) که پکن را خشمگین می‌سازد، توانستند به اتفاق آرا در کنگره‌ی دو قطبی به تصویب برسند.

بانک اطلاعاتی که من گردآوری می‌کنم حاوی شاخص‌های بسیاری است که نشان می‌دهد سال ۲۰۱۰ نقطه‌ی عطف است. پرسشی که پیش می‌آید این است: چرا سال ۲۰۱۰؟ سر آخر این که این بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ و محرک‌های سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ در چین بود که ماشه‌ی تغییرات را کشید. برای مثال کاتریلار سهم زیادی از بازار ماشین‌آلات ساختمانی در چین را در اختیار داشت. سپس شرکت‌های پیشرو سازنده‌ی ماشین‌آلات ساختمانی چینی که تحت مالکیت دولت بودند و قبلاً روابط سرمایه‌گذاری مشترک با کاتریلار داشتند، طراحی محصولات کاتریلار را کپی کرده و رقیب آن شدند.

## نقطه‌عطف

پس از بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ اقتصاد چین متوقف شد و پکن بلافاصله یک برنامه محرک را شروع نمود. این برنامه‌ی محرک اقتصادی بیشتر به شرکت‌های دولتی در قالب وام‌های کم‌بهره‌ی بانک‌های دولتی ارائه شد تا این شرکت‌ها بتوانند به صورت تهاجمی ظرفیت تولید و حقوق و دستمزد پرداختی خود را گسترش دهند. بسیاری از سازندگان دولتی ماشین‌آلات ساختمانی این اعتبارات را دریافت کردند تا تولید

ماشین‌های از رده خارج‌شده‌ی کاترپیلار را افزایش دهند و آن‌ها را با قیمت‌های بسیار پایین‌تر به فروش برسانند.

این شرکت‌های چینی که از اعتبارات نامحدود بانک‌های دولتی و اسرار فنی به‌دست آمده از شریک آمریکایی سابق خود بهره‌مند بودند، در پی وقوع بحران مالی جهانی همتای آمریکایی خود را مجبور به فروش سهام و خروج از بازار چین کردند. وقتی هو جین تائو (Hu Jintao) در سال ۲۰۱۱ از کاخ سفید بازدید کرد و کنفرانس مطبوعاتی مشترک با اوباما داشت، اوباما برای اولین بار از رفتار ناعادلانه‌ای که در قبال شرکت‌های آمریکایی در بازار چین رخ داده بود مستقیماً به هو شکایت کرد. این نخستین باری بود که رئیس‌جمهور آمریکا اهمیت «فرصت برابر» در بازار چین را مطرح کرد.

اوضاع پس از سال ۲۰۱۲ بدتر شد. به دلیل به قدرت رسیدن شی جین‌پینگ (Xi Jinping) نبود که اوضاع بدتر شد، بلکه به این دلیل بدتر شد که رونق اقتصادی ناشی از برنامه‌های محرک چین به تدریج کاهش یافت و چین وارد اُفتی درازمدت شد که نشانگر علائم بحران اضافه‌انباشت بود. پکن برای افزایش ظرفیت تولید در تمام بخش‌ها به اعتبار ارزان بانک‌های دولتی متوسل می‌شد، اما اکنون دیگر بازار چین اشباع شده بود. خط راه‌آهن سریع‌السیار مثال خوبی است. این صنعت از ظرفیت عظیمی برای ساختن یک سیستم ریلی سریع‌السیار برخوردار بود، اما چین تا سال ۲۰۱۲ دیگر خط جدیدی که ساختش صرفه‌ی اقتصادی داشته باشد برای احداث نداشت. بسیاری از شرکت‌های دولتی که به‌واسطه‌ی برنامه‌های محرک رونق گرفته بودند، از رده خارج شدند. رشد درآمد شرکت‌های دولتی چین طی سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ متوقف شد.



## کمربند و راه

در همان زمان بود که شی جین‌پینگ ابتکار کمربند و راه ( Belt and Road Initiative) را آغاز کرد. ابتکار کمربند و راه از بسیاری جهات تلاشی برای ایجاد بازار خارجی برای صادرات ظرفیت مازاد شرکت‌های دولتی بود. ابتکار کمربند و راه اساساً در پی آن بود که به سایر کشورهای درحال توسعه وام دهد تا آن‌ها را به خرید محصولات چینی یا به‌کارگیری شرکت‌های چینی تشویق کند. برای مثال، گزارش‌های سالانه‌ی شرکت‌های پیشروی ماشین‌آلات ساختمانی نشان می‌دهد که پس از سال ۲۰۱۲ با موفقیت توانستند بحران سودآوری خود را پشت سر گذارند و رشد درآمدشان افزایش یافت. این شرکت‌ها در گزارش‌های خود صریحاً از شی جین‌پینگ و ابتکار کمربند و راه قدردانی کردند، چرا که بیش‌تر سفارشات‌شان از کشورهای عضو این ابتکار به دست آمده است. این شرکت‌های دولتی چین که در حال بیرون راندن شرکت‌های آمریکایی از بازار چین بودند، حالا دیگر داشتند شرکت‌های آمریکایی را از بازار بین‌المللی کشورهای درحال توسعه نیز به بیرون می‌رانند.

به‌همین ترتیب، رقابت نوظهور شرکت‌های چینی انگیزه‌ای برای تغییر رویکرد شرکت‌های آمریکایی نسبت به چین بود. حتی در بخش مالی نیز بانک‌های آمریکایی با رقابت بانک‌های دولتی چین که شرکت فعالانه در کشورهای درحال توسعه داشتند مواجه بودند، درحالی‌که چین درهای بخش مالی خود را به آن میزانی که هنگام پیوستن به سازمان تجارت جهانی وعده داده بود به‌روی بانک‌های خارجی باز نکرد. کم‌کم شرکت‌های آمریکایی احساس کردند از سوی چین آسیب می‌بینند. این همان نیروی اصلی زمینه‌ساز رقابت میان آمریکا و چین است. دولت ترامپ رقابت را آغاز نکرد؛ صرفاً رقابتی را که از پیش در دولت اوباما آغاز شده است ادامه داد.

## استمرار

در سال ۲۰۱۲ واشنگتن سیاست «چرخش به سوی آسیا» را آغاز کرد و بخش عمده‌ای از نیروهای نظامی و دیپلماتیک آمریکا را در پاسخ به افزایش ستیزه‌جویی چین در دریای جنوبی چین و تنگه‌ی تایوان به آسیا گسیل کرد. همچنین اوپاما و کلینتون توافقنامه‌ی تجارت آزاد مشارکت میان دو سوی اقیانوس آرام (TPP) را اجرا کردند. هدف کلی این توافقنامه این بود که چین را به لحاظ اقتصادی منزوی کرده و تحت فشار بگذارند تا اگر بخواهد به این توافق بپیوندد باید سیاست اقتصادی خود را تغییر دهد. هنگامی که ترامپ انتخاب شد، بسیاری از مردم چین از جمله روزنامه‌های ملی‌گرا و پژوهشگران رسمی از پیروز نشدن هیلاری کلینتون که قصد داشت سیاست چرخش به سوی آسیا و مشارکت دو سوی اقیانوس آرام را ادامه دهد هیجان‌زده و خوشحال شدند. آن‌ها انتظار داشتند که ترامپ سیاست روابط آمریکا و چین را از نو برقرار کند و با چین توافقی را به انجام برساند که می‌توانست از فشار ایالات متحده بر روی چین بکاهد.

در نهایت وضعیت بسیار بدتری حاکم شد. تغییرات ساختاری اساسی در روابط ایالات متحده و چین همان است که بود، اگرچه شیوه‌اش تغییر یافته است. اوپاما از مشارکت دو سوی اقیانوس آرام به عنوان طعمه برای فریب چین استفاده می‌کرد تا سیاست اقتصادی خود را به خاطر منافع شرکت‌های آمریکایی تغییر دهد. اما اکنون ترامپ از چماق تعرفه‌ها استفاده می‌کند. اما هدف همان است. پشت پرده‌ی تمایل روزافزون ایالات متحده از دولت اوپاما تا دولت ترامپ برای مقابله با برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی و ژئوپلیتیکی چین، همان شرایط ساختاری است که شرکت‌های آمریکایی با آن مواجه بودند.

بنابراین، قرار است پس از این چه بشود؟ جالب این که بسیاری از مردم فکر می‌کنند این موضوع به نتیجه‌ی انتخابات پیش رو بستگی دارد. اما در واقع انتخابات تغییر چندانی در پویایی‌ها ایجاد نخواهد کرد. اگر جو بایدن (Joe Biden) انتخاب شود به احتمال زیاد سیاست اوپاما و کلینتون در قبال چین، یعنی چرخش به سوی آسیا و

برنامه‌ای از نوع مشارکت میان دو سوی اقیانوس آرام را شدیدتر اجرا خواهد کرد. رقابت آمریکا و چین فارغ از این که چه کسی پیروز خواهد شد، همچنان به شدت ادامه خواهد یافت.

منبع:

[The US-China Rivalry Is About Capitalist Competition](#)